



رهبر فرزانه انقلاب اسلامی:

باید در طراحی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت
بر چهار عرصه‌ی فکر، علم، معنویت و زندگی تکیه شود
که در این میان، موضوع «فکر» بنیانی‌تر از بقیه‌ها است

در دیدار اعضای شورای عالی
مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
۱۳۹۱/۱۲/۱۴

سلسله نشست‌های اندیشه‌ورزی مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت:

ارتباطات فرهنگی و الگوی پیشرفت

سخنران: دکتر علی اکبر فرهنگی (استاد دانشکده مدیریت دانشگاه تهران)

ناشر: نشر الگوی پیشرفت، وابسته به مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

تلفن: ۰۲۱۸۸۶۳۴۰۰۸ - ۰۲۱۸۸۰۱۴۶۴۸

www.olgou.ir

Email: olgou@olgou.ir

نشانی: تهران، خیابان جلال آل‌احمد، روبه‌روی بیمارستان شریعتی، شماره ۳
تمامی حقوق این اثر متعلق به مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است.
مسئولیت دیدگاه‌های بیان شده بر عهده سخنران و گویندگان محترم است.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

مقدمه

یکی از رسالت‌های مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، فراهم نمودن بستری مناسب برای ارائه نظرات اندیشه‌ورزان، صاحب‌نظران، و متفکران عرصه «پیشرفت» با رویکردها و دیدگاه‌های مختلف در محیطی عالمانه و نقادانه است تا از مسیر بحث، تبادل نظر و تضارب آراء به تدریج اندیشه‌ها پالایش و ارتقاء یابد و به مرور ایده‌های برتر و جامع‌تر سر برآورد و اقعاع عمومی در بین صاحب‌نظران شکل گیرد.

برای تحقق این هدف، سلسله نشست‌های اندیشه‌ورزی در زمینه‌های مرتبط با الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در چارچوب آئین‌نامه‌های مصوب برگزار می‌شود. در این نشست‌ها، اندیشمندان حوزوی و دانشگاهی در جمعی محدود از صاحب‌نظران و به دور از تشریفات و الزامات همایش‌های متعارف، آزادانه، نظام‌مند، مؤدبانه، صریح، عقلانی و منطقی در باب موضوعات مرتبط با الگو به اظهارنظر و تبادل آراء و گفتگو همراه با استدلال می‌پردازند.

نوشتار پیش رو که با عنوان **ارتباطات فرهنگی و الگوی پیشرفت** منتشر گردیده است، سخنرانی و گفتگوهای مطروحه در یکی از سلسله نشست‌های اندیشه‌ورزی است که در تاریخ ۱۳۹۴/۷/۲۷ در این مرکز برگزار گردیده است.

معاونت علمی و تقسیم کار ملی
مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت



دکتر علی اکبر فرهنگي در سال ۱۳۲۱ در شهر طالقان دیده به جهان گشود. وی دوران ابتدایی و متوسطه را در تهران گذراند و از آغاز جوانی به مطالعه و تحصیل در رشته‌های گوناگونی وارد شد و از دانش و ادبیات گرفته تا علوم دینی و سپس زبان، مدیریت، جامعه‌شناسی، اقتصاد و ارتباطات را مطالعه و تحصیل کرد و از محضر افراد بنامی چون جلال آل احمد و خسرو فرشیدرود استاد دانشکده ادبیات استفاده کرد. فرهنگي در سال

۱۳۴۲ در رشته مدیریت بازرگانی مدرسه عالی بازرگانی (دانشگاه علامه طباطبایی) پذیرفته شد و لیسانس گرفت. او در سال ۱۳۴۸ در کنکور علوم اجتماعی شرکت کرد و در رشته جامعه‌شناسی فوق لیسانس گرفت. فرهنگي پس از آن به آمریکا رفت و فوق لیسانس دوم خود را در رشته مدیریت بازرگانی از دانشگاه اکلاهای آمریکا در سال ۱۳۵۱ اخذ کرد. او در همین سال به ایران آمد و با مدرک فوق لیسانس در مدرسه عالی مدیریت گیلان (دانشگاه گیلان) به‌عنوان استادیار و مدرس مشغول به کار شد و پس از چهار سال تدریس در سال ۱۳۵۵ برای تحصیل، دوباره به آمریکا رفت و در رشته مدیریت دانشگاه اوهایو با رساله «بنیادهای فلسفی و ساختاری سازمانی دانشگاه‌های جدید در مقایسه با حوزه علمیه ایران» در سال ۱۳۵۷ دکتری گرفت و به مدت هشت سال ونیم در دانشگاه اوهایو استخدام شد. او در خلال تدریس در رشته مدیریت، در رشته ارتباطات نیز به تعلیم مشغول شد و دکترای دوم خود را در این رشته و با رساله «واقعیت سازمانی و الگوهای ارتباطی» اخذ کرد. افزون بر این، فرهنگي فوق دکترای خویش را با تحقیق، روی سازمان‌های بازرگانی کشورهای در حال توسعه و به‌ویژه خاورمیانه در رشته ارتباطات سازمانی در سال ۱۳۶۲ به پایان رساند. از این‌رو، ایشان در دو زمینه متفاوت، دو دکترای یک فوق دکترای در رشته‌های مدیریت و ارتباطات از دانشگاه اوهایو آمریکا گرفت و از نادر اساتید ارتباطات ایران است که توانسته مفتخر به دریافت عنوان چهره ماندگار علمی ایران در سال ۱۳۸۴ شود. دکتر فرهنگي به‌حق پدر مدیریت رسانه در ایران است. وی در زمینه ارتباطات، آثار «ارتباطات انسانی» و «ارتباطات غیرکلامی» را برای اولین‌بار در زبان فارسی پدیدآورد که سال‌هاست متن درسی دانشگاه‌های مختلف ایران است.

آثار به‌جای مانده از علی اکبر فرهنگي در زمینه‌های ارتباطات و مدیریت شامل ده‌ها جلد کتاب و مقاله است که مورد استفاده جامعه دانشگاهی به‌ویژه رشته‌های مدیریت و ارتباطات و علوم اجتماعی است.

ارتباطات فرهنگی و الگوی پیشرفت

دکتر علی اکبر فرهنگی^۱

زمان نشست: ۱۳۹۴/۷/۲۷

- دکتر علی اکبر فرهنگی

بنده خوشحالی و خوشبختی خودم را خدمت خانم‌ها و آقایان عزیز جهت دعوت به جلسه ابراز می‌نمایم و تشکر ویژه از همه مدیران محترم جلسه دارم و ضمن تسلیت ایام سوگواری صحبت‌های خود را آغاز می‌نمایم. با مقدمه‌ای شروع کنم که ارتباطات فرهنگی چرا؟ و نقشی که این ارتباطات فرهنگی ایجاد می‌کند و در جهت شکل‌گیری الگو می‌تواند مدد کند چگونه خواهد بود. بنابراین، همانطور که در چکیده آمده است سعی بر آن است که نقش مطالعات فرهنگی و ارتباطات فرهنگی را روی شکل‌گیری الگوی اسلامی ایرانی به بحث بگذاریم. بنده این افتخار را داشتم در جلسات اول در محضر مقام معظم رهبری شرکت داشته باشم و فلسفه وجودی این مرکز کم‌وبیش برایم شناخته شده است. ما در آنجا بحث‌مان این بود که بتوانیم

^۱. استاد دانشکده مدیریت دانشگاه تهران

یک الگویی ارایه دهیم که این الگو برای دیگر کشورها مورد توجه قرار گیرد و ما به‌عنوان کشوری اسلامی انقلابی به آنها بفهمانیم که حرفی برای گفتن داشته‌ایم و داریم.

پس بنابراین، اینجا مقوله فرهنگ یکی از ابعادی خواهد بود که مطرح می‌شود. اجازه می‌خواهم به‌عنوان مقدمه می‌گویم که همه الگوهای توسعه در ادبیاتی که ما در غرب و مغرب زمین می‌بینیم و تئوری‌هایی که وجود

آنها فرهنگ را به‌عنوان یک ابزار تسریع‌کننده برای توسعه به‌کار گرفته‌اند اما ما می‌گوییم خود فرهنگ عین پیشرفت است. اصلاً پیشرفت در درون فرهنگ است و اگر فرهنگ در درون خودش پیشرفت نداشته باشد در واقع بقیه نهادها دچار یک نوع عقب ماندگی می‌شوند.

داشته و وجود دارد همه اینها با مفهوم توسعه و رشد سر و کار داشتند. معمولاً در تئوری‌هایی که پس از تئوری‌های اولیه امثال آدام اسمیت^۱ و کارل مارکس^۲ و دیگران آمده و شکل گرفته، علاوه بر نهادهای کلیدی که برای توسعه همیشه مطرح بوده‌اند که نهاد حکومت، نهاد اقتصاد، نهاد

^۱ . Adam Smith

^۲ . Karl Marx

خانواده و نهادهای دیگر از جمله آنهاست، نهاد فرهنگ هم مطرح شده است. ولی بنده امروز خدمت شما می‌گویم که رویکرد ما با فرهنگ، آن چیزی که آنها در تئوری‌های خود آورده‌اند که کمی متفاوت است هرچند در تعاریف ناچار هستیم که با آنها هم‌داستان باشیم. در تعاریف ما با آنها مشکلی نداریم ولی در استراتژی‌های فرهنگ به‌عنوان یک عامل پیشرفت خیلی بحث داشتیم و داریم. آنها فرهنگ را به‌عنوان ابزاری تسریع‌کننده برای توسعه به‌کار گرفته‌اند اما ما می‌گوییم خود فرهنگ عین پیشرفت است. اصلاً پیشرفت در درون فرهنگ است و اگر فرهنگ در درون خودش پیشرفت نداشته باشد در واقع بقیه نهادها دچار نوعی عقب ماندگی می‌شوند. پس براین اساس از ابتدای سده بیستم به‌ویژه بعد از جنگ جهانی دوم یعنی نیمه دوم سده بیستم تئوری‌های توسعه شروع به شکل‌گیری می‌کنند و در این شکل‌گیری تئوری‌های توسعه مغرب زمین عمدتاً نقش خود جنگ جهانی دوم پررنگ‌تر بود. جنگ جهانی دوم علی‌رغم خرابی‌های بسیار زیادی که داشت و گرفتاری‌هایی که برای مردم ایجاد کرد، به‌ویژه برای کشورهای کمتر توسعه‌یافته؛ چون بنابر آماری بیش از بیست میلیون سرباز مستعمراتی از مستعمرات جمع‌آوری شدند و به اروپا گسیل شدند تا زیر چتر کشورهایایی مثل انگلستان و فرانسه و هلند و امثال این‌ها بجنگند و تعداد کثیری از این‌ها کشته شدند. اما در درون این حرکت اتفاق خاصی

رخ می‌دهد و آن اینکه آنهایی که از این جنگ جان سالم به‌در می‌برند می‌آیند و مطالباتی از دولت خود می‌کنند. یعنی آنها اروپای متفاوت از کشورهای خود را می‌بینند؛ مثلاً سرباز هندی یا سرباز اندونزیایی یا سرباز تانزانایی که از آفریقا رفته به اروپا و تسهیلات اروپا را دیده‌اند و با تصور اینکه زندگی یعنی این؛ بنابراین پس از اینکه از جنگ برمی‌گردند داعیه‌های توسعه مطرح می‌شود. نخست شماری از ثوری‌ها می‌آیند که براساس آنها اگر با پدیده‌ای به نام استعمار و استثمار مبارزه شود و استعمارگرها را بیرون کنند، پس توسعه پیدا می‌کنند. عده‌ای دیگر فکر می‌کنند برای توسعه همان مسیری را که غربی‌ها در گذشته رفته‌اند بپیمایند. این الگویی است که آرتور لوئیس^۱ ارایه می‌دهد و براساس آن در حقیقت به جز راهی را که غربی‌ها رفته‌اند برای توسعه هیچ راه دیگری وجود ندارد.

این کشمکش‌ها وجود دارد. البته می‌توان گفت که جامعه‌شناس‌ها و اقتصاددان‌های رادیکال هم آرام آرام پیدا می‌شوند و سرانجام ما در سال‌های ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ دو جناح از متفکران را داریم. متفکران جناح سرمایه‌داری که در واقع می‌توان گفت به رهبری سر آرتور لوئیس یا پروفیسور آرتور لوئیس استاد کمبریج و بعد هاروارد و بعد گروه رادیکال‌ها به

^۱ . Arthor Lewis

رهبری پل سوئیزی^۱ که قطعاً آثارش را دوستان دیده‌اند. پل سوئیزی در دهه ۱۹۶۰-۱۹۷۰ به‌عنوان رهبر جناح رادیکال شناخته می‌شد که جامعه‌شناس‌های برجسته‌ای نظیر پل باران^۲، آنجلوپولوس^۳ از ایشان تبعیت می‌کردند. حتی سمیر امین^۴ هم که در واقع یک نظریه‌پرداز مسلمان است که با صبغه اسلامی برخورد می‌کند ولی او هم به شدت تحت تأثیر پل سوئیزی است. این دو جناح با همدیگر درگیر شدند و کشورهای جهان هم در آن مقطع از نظر تاریخی به یکی از جناح‌ها وابسته هستند. ما متأسفانه در ایران بیشتر پنج برنامه‌ای را که پیش از انقلاب داشته‌ایم متأثر از پل سوئیزی و شاگردان پل بود که حتی یکی از شاگردان مستقیم او آقای دکتر جهانگیر آموزگار سال‌های سال بر سازمان برنامه و برنامه‌های توسعه ما نفوذ داشته‌اند.

با این مقدمه می‌رسیم به اینجا که این کشمکش‌های ایدئولوژیک و بعد آرمان‌گرایانه و امثال اینها که وجود داشته‌اند به هر صورت از آن یک تجربه‌های خاص خارج شده. تعدادی کشور مثل برزیل، کره و یونان و غیره محصول این تفکرات هستند. از آن طرف هم کشورهایی در بلوک شرق

^۱ . Paul Sweezy

^۲ . Paul Baran

^۳ . Angelopoulos

^۴ . Samir Amin

بودند مثل کوبا، یوگسلاوی و بقیه کشورهایی که با آن رویکرد رادیکالی رفتار می‌کردند.

بعد از مطالعه بنده دیدم که هرکدام آنها یک جای کارشان می‌لنگد، چرا؟ چون وقتی که به فرهنگ می‌رسند ناچار فرهنگ را چیزی می‌گیرند. حالا آن چیزی که اینجا تعریف شده است، فرهنگ را اینگونه تعریف می‌کنند: «مجموعه‌ای از دانش‌های آموختنی که مردم یک جامعه آنها را بدست می‌آورند، آنها را تجزیه و تحلیل و تفسیر می‌کنند و در رفتارهای اجتماعی خودشان به کار می‌گیرند.» این تعریفی است که هر دو جناح تقریباً بر آن توافق دارند.

این دانش یا آگاهی متشکل است از ارزش‌ها و طرز تلقی‌ها یا نگرش‌ها که مستقیماً روی رفتار انسان‌ها تأثیر می‌گذارد. پس بنابراین اگر ما این تعریف را بپذیریم به این نتیجه می‌رسیم که در یک جامعه اسلامی می‌توانیم بگوییم که ارزش‌ها و طرز تلقی‌های اسلامی دست‌مایه فرهنگ خواهد بود. بنابراین وقتی که می‌خواهیم بقیه نهادها را سازماندهی بکنیم می‌بایست متأثر از این فرهنگ باشد. چیزی که به هر صورت ارزش‌ها و باورهای نهفته جامعه را در اختیار دارد. اگر این تعریف را نگاه کنیم به‌عنوان یک چیز کاملاً سیستماتیک می‌توانیم بگوییم که:

الف) فرهنگ آموختنی^۱ است؛ بنابراین مردم آن را می‌آموزند.
ب) فرهنگ تسهیم شدنی و به اشتراک گذاشتنی^۲ است. زمانی می‌توانیم صحبت از فرهنگ بکنیم که یک چیزهایی بین ما مشترک باشد والا اگر بنده خودم چیزهایی برای خودم داشته باشم فرهنگ نیست. وقتی فرهنگ می‌شود که یک عده کثیری به آن اعتقاد داشته باشند و ما بتوانیم در رفتارهای مان با یکدیگر آن را بکار بگیریم.

ج) فرهنگ بین‌نسلی^۳ است یعنی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. این وجه تسمیه بسیار زیبایی را که الگوی اسلامی ایرانی ما دارد باید این را در نظر داشته باشیم. ما که در سده ۲۱ زندگی می‌کنیم بخشی از آن چیزهایی را آموخته‌ایم و به کار می‌گیریم که در سده ۱۴ یا ۱۵ صفویه، حتی ماقبل از صفویه هم اجداد ما اینها را بکار می‌بردند. اینها چیز تازه‌ای نیست. هر نسل به آن چیزهایی را افزوده یا کم کرده اما اصل ماجرا را نتوانسته از بین ببرد. بنابراین، این بین‌نسلی است. اگر امروز اتفاقی می‌افتد این اتفاق را ما به نسل بعدی منتقل می‌کنیم و نسل بعدی به نسل بعدی منتقل می‌کند و الی آخر.

^۱. Learned

^۲. Shared

^۳. transgenerational

د) فرهنگ نمادین^۱ است.

ذ) فرهنگ الگو^۲ شده است. فرهنگ الگوی رفتاری می‌سازد. الگوی رفتاری که من و شما به عنوان یک مسلمان داریم. ما ۱۷ رکعت نماز در ۵ وعده یا ۳ وعده می‌خوانیم، ما ایام صیام روزه می‌گیریم. اینها الگوهای ماست که وقتی بنده را به‌عنوان یک مسلمان می‌خواهند بشناسند براساس این نمادها که از من و شما می‌بینند می‌شناسند والا به اسم و شهر نیست بلکه به این الگوهای رفتاری است.

ر) فرهنگ قابلیت سازگاری و انطباق^۳ دارد.

پس فرهنگ یک چنین چیزی است. اینجا من ساده‌ترین تعریف را خواستم بکار ببرم اما قطعاً شما عزیزان به‌ویژه آن اندیشکده‌ای که روی فرهنگ کار می‌کنند قطعاً خیلی بهتر می‌دانند که تعاریف متعددی از فرهنگ شده است. در جهت اینکه من خدمت‌تان عرض کنم چه تعداد تعریف داریم آقای داریوش آشوری در سال ۱۳۵۸ کتابی به‌عنوان تعاریف فرهنگ ارایه داد که تعاریف مختلفی از فرهنگ در این کتاب آمده است. ایشان در این کتاب حدوداً ۲۰۰ صفحه‌ای، هیچ چیز اضافه نکرده است بلکه نوشته مثلاً

^۱ . Symbolic

^۲ . Patterned

^۳ . Adaptive

پروفسور ژرژ گورویچ^۱ فرهنگ را اینگونه تعریف کرده، مالینوفسکی^۲ فرهنگ را اینگونه تعریف کرده، مارگارت تالر سینگر^۳ فرهنگ را اینگونه تعریف کرده، همین. هیچ تحلیل یا تعبیری به آن اضافه نکرده است؛ یعنی اینکه این همه تنوع تعریف برای فرهنگ وجود دارد. حالا چرا این همه تنوع تعریف داریم و چرا من روی این پافشاری می‌کنم؟ به دلیل اینکه آنجایی که نقشه راه برای الگو می‌خواهید ترسیم بفرمایید اینها کمک‌تان خواهد کرد. یکی از دلایلی که فرهنگ این همه تعریف دارد، نگاه‌های مختلفی است که از اطراف و اکناف به آن شده است. یک عده ظاهر فرهنگ را دیده‌اند، آداب و رسوم و مناسک و گفته‌اند فرهنگ یعنی این. یک عده آمده‌اند نهادهای حاکم بر فرهنگ را دیده‌اند، واقعیت اجتماعی، فلسفه و چیزهایی که در این راستا وجود دارد. یک عده دیگر فقط به ارزش‌ها توجه کرده‌اند. هر کدام از اینها را شما در نظر بگیرید، ملاحظه خواهید کرد خیلی تعریف برای فرهنگ خواهید داشت.

بنده مقاله‌ای را در شماره ۳۰ نامه فرهنگ (مجله فرهنگستان علوم) سال ۷۷ تحت عنوان نظری به فرهنگ، چاپ کردم. آنجا فرهنگ را به یک درخت تشبیه کرده‌ام، یا استعاره درخت را بکار بردم و این خیلی در تعریف

^۱ . Georges Gurvitch

^۲ . Malinowski

^۳ . Margaret taller Singer

فرهنگ می‌تواند کمک کند. در این استعاره بنده گفته‌ام هر فرهنگ یک درخت است و دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم جنگل درخت‌هاست و جنگل فرهنگ‌ها. هیچ کدام شما شک نخواهید کرد که ما با جنگل فرهنگ‌ها سرکار داریم. در این جنگل ما درخت‌های تناور داریم که بعضاً می‌بینیم که به ۲۰ تا ۳۰ متر قد می‌کشند و بوته‌های کوچک هم داریم که پایین‌ها زندگی می‌کنند. این درخت‌ها در این جنگل روی هم تأثیر و تأثر می‌گذارند. درخت‌های خیلی خیلی تناور نمی‌گذارند که درخت‌های کوچک نفس بکشند و آفتاب را دریافت کنند، و برعکس این درخت‌ها همه می‌خواهند موجودیت و هویت خودشان را داشته باشند. حالا چیزی که در آن مقاله آورده‌ام و البته این مقاله در زمانی مطرح شد که بحث گفتگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها مطرح شد و بنده رفتم در فیلیپین آن را ارایه دادم. در آنجا مطرح کردم که هر درختی با هر اقلیمی سازگار نیست و بنابراین بحث بنده در گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها این بود که بعضی درخت‌ها با بعضی درخت‌ها می‌توانند گفتگو داشته باشند. ما درخت گیلاس و آلبالو را می‌توانیم به هم پیوند بزنیم اما نمی‌توانیم درخت گیلاس را به درخت موز پیوند بزنیم و یا به درخت مرکبات. اصلاً اقلیم اینها با هم متفاوت است. بحثی که بنده اینجا دارم این است که هر فرهنگی با هر فرهنگی نمی‌تواند امتزاج داشته باشد. فرهنگی می‌تواند با فرهنگی امتزاج داشته باشد که

ریشه‌های‌شان با همدیگر یکی باشد. حال بنده این درخت را به سه بخش تقسیم کرده‌ام. ریشه‌های درخت ارزش‌ها، باورها و مفروضات اساسی است که آن فرهنگ بر آن استوار است یا به عبارتی ریشه‌ها، آن چیزهایی است که فرهنگ از آن تغذیه می‌کند؛ از آن زمین و از آن اقلیم. پس اول این ریشه‌ها که ارزش‌ها است. این ارزش‌ها در کجا متبلور می‌شوند؟ در سه، چهار چیز اساسی: مذهب در وهله اول که ارزش‌های اساسی ما را رقم می‌زند، ادبیات، هنر و زبان. پس ریشه‌های اساسی اینجاست. همینجا دوستان متوجه می‌شوند که شماری از فرهنگ‌ها دقیقاً به این ریشه‌ها پرداخته‌اند و به بقیه چیزها توجه نکرده‌اند که این درخت چه میوه‌ای می‌دهد و به میوه توجه نکرده‌اند. این ریشه‌ها به بالا که می‌رسند به بخش مرئی درخت می‌رسند. ریشه‌ها که ارزش‌ها است عمدتاً نهفته‌اند و خیلی راحت مرئی نیستند و همه هم اینها را نمی‌بینند. به همین دلیل زمانی که در خارج بودم دوستان خارجی، استاد‌های خارجی که انسان‌های فرهیخته-ای هم بودند می‌گفتند ما فلسفه شهادت شما را نمی‌فهمیم. پاسخ دادم چون شما نمی‌دانید ارزش‌های فرهنگی ما کجاست. بنابراین، وقتی می‌توانید مفهوم شهادت ما را درک نکنید که بدانید چه ارزش‌هایی بر ما حاکم است. ارزش‌هایی که بر ما حاکم است ارزش انسان اقتصادی نیست. فلسفه غرب و فرهنگ غرب براساس انسان عقلایی- اقتصادی پایه‌گذاری

شده است. انسان عقلایی اقتصادی کیست؟ انسانی که همیشه دنبال منافع خودش است و هیچ وقت نمی‌گذارد که به منفعت آن لطمه بخورد. عقل حکم می‌کند که منفعت خودش را داشته باشد. آیا ما کامل عقلایی اقتصادی هستیم؟ ما تعریف دیگری برای انسان داریم، ما انسان خودیاب را داریم. انسان خودیاب کسی است که دائماً تلاش می‌کند به راستی هستی خویش را برساند. انسانی که در فرهنگ ما می‌آید و ارزش می‌شود انسانی

ارزش‌هایی که برما حاکم است ارزش انسان اقتصادی نیست. فلسفه غرب و فرهنگ غرب براساس انسان عقلایی - اقتصادی پایه‌گذاری شده است. انسان عقلایی اقتصادی کیست؟ انسانی که همیشه دنبال منافع خودش است و هیچ وقت نمی‌گذارد که به منفعتش لطمه بخورد.

است که می‌خواهد هستی خودش را به اثبات برساند، من هستم و بنابراین این هست می‌خواهد بودن خودش را به راستی برساند. پس انسان خودیاب آنجا که لازم می‌بیند اگر شده خودش را هم به کشتن می‌دهد و شهید می‌شود چرا؟ چون بقای جاودانی خویش را که در ارزش‌های فرهنگ ما آمده در این می‌بیند که خودش را به زیر تانک بیندازد تکه تکه شود. در حالی که غربی می‌گوید من چرا این کار را بکنم وقتی من نیستم همه دنیا

را به من دهند چه ارزشی دارد. آیا ارزش فرهنگ اسلامی که ما داریم این است؟ خب حالا ما از یک طرف دیگر انسان پیچیده هستیم، انسان پیچیده انسانی است که رفتارهای متنوعی دارد.

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن‌روان پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی
تو از مصر بوی پیراهنش رو شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی؟

بگفتا حال ما برق جهان است گهی پیدا و گاهی در نهان است
گهی تا پیش پای خود نبینی گهی تا طارم اعلی نشینی
این یکی دیگر از تعبیر ارزشی ماست. ما با چنین انسانی سرکار داریم.

رسد آدمی به جایی که جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
این یک‌طرف است و از آن طرف ما آدمی را داریم که اسیر شهوات و غرایز
و امثال اینها است. پس بنابراین ما در یک چنین ارزش‌های بسیار متنوعی
درگیر هستیم و سرانجام چاره‌ای جز اینکه انسان را به صورت یک انسان
پیچیده ببینیم، نداریم.

ارزش‌ها یک‌طرف، اکنون می‌رسیم به یک طبقه بالاتر، به ساقه یا تنه
درخت. گفتیم ساقه یا تنه درخت فرهنگ نهادهایی هستند که منبعث از
فرهنگ هستند. مثلاً شما نگاه می‌کنید می‌بینید که ما دوباره اینجا مذهب
را داریم. ما مذهب را یکجا به عنوان ارزش داریم ارزشی که مذهب به ما

می‌دهد و یک‌جا مذهب را به‌عنوان نهاد داریم. نهادی که مثل بقیه نهادها کار می‌کند. در اینجا سلسله مراتب داریم، مثلاً در کلیسا ما کشیش داریم، اسقف داریم، کاردینال داریم، پاپ داریم و غیره. این خود یک سازمان است. برای ما نیز یک چنین شباهتی وجود دارد، بنابراین، مذهب یک طرف آن به‌عنوان ارزش است و یک طرف به‌عنوان سازمان اجتماعی، یک نهاد اجتماعی، که این نهاد اجتماعی در نهادهای دیگر مثل خانواده مثل تعلیم و تربیت، مثل اقتصاد و سیاست تأثیر خودش را می‌گذارد. پس بنابراین، اینجا نهادها مطرح می‌شوند به‌همین دلیل می‌بینیم که خانواده مسلمان با خانواده مسیحی با هم تفاوت دارند. هر دو خانواده هستند اما در رفتارهای فرهنگی باهم متفاوتند.

اتکا و اتکال به خانواده در فرهنگ ایرانی اسلامی ما بسیار بالاست اما در فرهنگ اروپایی و یا سوئدی می‌بینیم که خیلی کم‌رنگ است. آنجا نیز پدر پدر است مادر مادر است و بچه بچه است، ولی اصلاً آن چیزی را که شما در فرهنگ مشاهده می‌کنید در آنجا مشاهده نمی‌کنید. بنابراین، در ساقه یا تنه ما نهادها را داریم و فرهنگ اینجا یک چیز بسیار محکم و تقریباً اثرگذار روی بقیه نهادها خواهد بود.

هنوز یک قسمت‌هایی مانده است. جلوه‌های بیرونی فرهنگ، که اگر مقاله بنده را نگاه کنید شکل درخت را کشیدم همه این قسمت‌ها را داخلش

گذاشتم. این جلوه‌های بیرونی فرهنگ کدام است؟ آداب، رسوم، مراسم، مناسک. همین الان یک خارجی وارد کشور ما شود آداب و رسوم را می‌بیند که در کشورهای دیگر ندیده است. حتی در بقیه کشورهای اسلامی حتی در عربستان یا کویت نمی‌بیند. این در واقع چیزی است که خاص فرهنگ ما است و بنابراین، این جلوه بیرونی فرهنگ ما است. جلوه‌های بیرونی ما اگر در چارچوب علمی بخواهیم صحبت کنیم مراسم، مناسک، عادات و چیزهایی است که در واقع به صورت میوه‌های فرهنگ خودش را نشان می‌دهد.

بنابراین، خیلی از موارد هم نیز اشتباه در همینجاست یعنی در تعریف‌ها. شما نگاه می‌کنید که ما بیش از حکومت اسلامی وزارتخانه‌ای را داشتیم به نام وزارتخانه فرهنگ و هنر، این وزارتخانه فرهنگ را در چه می‌دید؟ در سنگ‌نوشته‌ها، تحت‌جمشید، در خرابه‌ها و کاسه‌گلی‌ها و امثال اینها. نمی‌خواهم بگویم اینها از مصادیق فرهنگ ما نیست، هست اما آن جزء بیرونی است جزو ارزش‌ها نیست.

به این ترتیب حالا ما با یک فرهنگی روبه‌رو هستیم و هر فرهنگ همه اینها را دارد و تفاوت‌های فرهنگی از همین جا شروع می‌شود. مثلاً شما می‌بینید که بقیه برادران مسلمان در کشورهای اسلامی ممکن است که ارزش‌های اولیه و بنیادین ما را داشته باشند اما به ساقه یا تنه که می‌رسند تفاوت

می‌کنیم. نوع نهادها و ساختارهایی که ساخته‌اند متفاوت شده است، و نتیجه اینکه مصری با ایرانی متفاوت است اما وجوه اشتراک زیاد دارد. تمام بحث بنده این خواهد بود که اولاً اگر روزی ان‌شالله شما آن الگو درآوردید، حالا این الگو باید در وهله اول در کشورهای اسلامی پیاده یا شناسانده شود. ما باید به کجای فرهنگ رجوع کنیم که بتوانیم این کار را انجام دهیم؟ اگر قرار شد پس از اینکه الگوی ما جواب داده و الگوی ما به‌عنوان الگوی پذیرفته شده برای همه مطرح است، حالا اگر قرار باشد این الگو در کشورهای مثل کویت و عربستان سعودی رایج شود و جاهایی از قبیل اینها، ما باید کجای فرهنگ آنها را نشانه بگیریم و باید کدام بخش فرهنگ اینها را مدنظر قرار دهیم. دوم؛ این مباحث و این نکات موجب خواهد شد که ما دقیقاً پیوند تاریخی خودمان را خیلی خوب بتوانیم تجزیه و تحلیل بکنیم. من ۴۵ سال است تدریس می‌کنم. همیشه دانشجویان من یک‌سری سوالات داشته‌اند که در فلان برهه از تاریخ ما چه بوده‌ایم یا چه اتفاقی رخ داده است. این الگو در واقع به ما نشان می‌دهد که ما در هر یک از مراحل تاریخی، فرهنگ ما چه مسایلی را طی کرد، کجا کاستی‌ها آمده و کجا فزونی‌ها شده، چطور این اتفاق افتاده است.

کتاب گران‌سنگ خدمات متقابل اسلام و ایران مرحوم شهید مطهری را وقتی که به دانشجویی معرفی می‌کنم و او می‌خواند ایشان تازه متوجه

می‌شود که ما خودمان یک چیزهایی داشته‌ایم. مسلمانان چه چیزی برای ما داشته‌اند؟ آن بخش از تاریخ ما که تاریخ اسلامی شده چه چیزهایی را اضافه کرده و چطور شده که اینها پذیرفته شده است؟ یا حتی من پاسخ دارم برای اینکه چطور اسلام می‌رود به مصر زبان را تغییر می‌دهد اما در ایران تغییر نمی‌دهد. در لبنان زبان را تغییر می‌دهد. مصری‌ها زبان‌شان قبضی بود. زبان منطقه سوریه و لبنان آرامی بود امروز دیگر این زبان‌ها

می‌شود گفت که ما وجودمان، جایگاه‌مان بین این جنگل فرهنگ آرام آرام خودش را نشان می‌دهد و بنده می‌توانم بگویم که فرهنگ ایرانی اسلامی‌مان یکی از آن درخت‌های بسیار بسیار تناور و با نشاط بوده و هست که قرن‌ها توانسته روی درخت‌های دیگر و فرهنگ‌های دیگر تأثیر و تأثر خودش را بگذارد.

نیست و الان اینها همه عرب هستند. امروز اگر به یک سوری یا به یک مصری بگوییم که عرب نیستی ناراحت می‌شود. اما در ایران ما اسلام را پذیرفته‌ایم اما زبان را نپذیرفته‌ایم و این خودش یکی از این سوال‌های بسیار حساس است که ما باید بتوانیم به آن جواب بدهیم. چطور شد که در ایران اسلام آمده و به خوبی پذیرفته شده است و به تعبیر تمام دانشمندان که روی این زمینه کار کرده‌اند نقشی را که ما ایرانی‌ها روی اسلام داشته‌ایم

فوق‌العاده پررنگ بوده است. ما حتی برای آنها صرف‌ونحو عربی را نوشته‌ایم اما خودمان عرب نشدیم. این از آن سوال‌های جالب بود. پس می‌شود گفت که ما وجودمان، جایگاه‌مان بین این جنگل فرهنگ آرام آرام خودش را نشان می‌دهد و بنده می‌توانم بگویم که فرهنگ ایرانی اسلامی‌مان یکی از آن درخت‌های بسیار تناور و با نشاط بوده و هست که قرن‌ها توانسته روی درخت‌های دیگر و فرهنگ‌های دیگر تأثیر و تأثر

نقشی را که فرهنگ می‌تواند در الگوی پیشرفت ایجاد بکند در واقع می‌توان گفت آماده کردن مادی و فکری جامعه است برای پذیرش تحولات یا دگرگونی‌هایی که احتمالاً ما از طریق الگو به جامعه وارد بکنیم.

خودش را بگذارد و اگر در برهه‌ای از زمان دچار کاستی‌ها شده آن را هم برایش دلیل داریم و شما در مرکز باید اینها را تجزیه و تحلیل کنید. چطور شد که در مقطعی بعد از صفویه تا دوره حکومت اسلامی ما به قهقرا رفتیم. چه دلایلی وجود داشت؟ این قهقرا از کجا نشأت گرفته است؟ و چطور می‌توانیم این فرهنگ را به آن راهی که باید کشیده شود بکشانیم.

- جمع‌بندی

در نتیجه ما با یک پدیده چند وجهی سرو کار داریم به نام فرهنگ که ابعاد گسترده‌ای دارد و علوم متعددی را هم دربرمی‌گیرد. یعنی در واقع رشته فرهنگ‌شناسی یک رشته میان‌رشته‌ای خواهد بود که به چندین و چند رشته علمی وابسته است و بنابراین اگر قرار شد که این را مطرح بکنیم باید در نظر داشته باشیم. بنابراین نقشی را که فرهنگ می‌تواند در الگوی پیشرفت ایجاد بکند در واقع می‌توان گفت آماده‌کردن مادی و فکری جامعه است برای پذیرش تحولات یا دگرگونی‌هایی که احتمالاً ما از طریق الگو به جامعه وارد بکنیم.

- نقد و نظر

- دکتر محمدحسن روزی طلب^۱

اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم اصولاً تنوع فرهنگی در جهان یک ویژگی خاص تمام جوامع است. در کشور ما هم تنوع فرهنگی داریم ولی مشترکات نیز بسیار زیاد است. در آن زمان که شما مقاله نوشتید بحث گفتمان

^۱ دبیر اندیشکده آب، محیط‌زیست، امنیت غذایی و منابع طبیعی مرکز الگو

فرهنگی بود و شاید این روش مورد استقبال جهان هم قرار گرفت. چه کشورهای مسلمان چه غیر مسلمان، اما یک عده زیادی عقیده داشتند که نزاع فرهنگی و اختلافات فرهنگی شاید و برتری فرهنگ‌ها اینها مصیبتی است که دنیا با آن مواجه است و این را ما اگر بگوییم که فرهنگ‌ها اگر با هم تعامل داشته باشند، تقابل نداشته باشند به نفع بشریت است. آن نقاط مشترک و ارزش‌ها را بگیرند و با هم تعامل داشته باشند. اما جنگ‌های فرهنگی که بیشتر به خاطر تنوع فرهنگ پیش می‌آید و شاید این باعث می‌شود که دائم این نزاع حتی درون فرهنگ‌ها ادامه پیدا کند. ما بین مسلمانان تنوع فرهنگی داریم. فرهنگ ایران با فرهنگ ترکیه بسیار متفاوت است، عربستان و کشورهای عربی با فرهنگی که دارند با ما متفاوتند. نظر شما چیست؟ الان ما رویکردی که امروز داریم بایستی تغییر دهیم؟ و علما و دانشمندان ما به‌ویژه دانشمندان مذهبی و فقهی ما با هم تعامل کنند یا بایستی در جنگی که نمی‌دانیم عاقبتش چیست جلو برویم؟

- دکتر شهریار نیازی^۱

با تشکر از آقای دکتر به‌خاطر سخنرانی علمی و خوب و یک تصویر قشنگی که از درخت فرهنگ ارایه دادید. قابل استفاده بود برای دوستانی که در این حوزه کار می‌کنند و شنیدن اینگونه صحبت‌ها برای‌شان جذاب و جالب است. در بحث اشکال مختلف فرهنگ همانگونه که فرمودید آقای دکتر آشوری بیش از ۹۴-۹۵ مورد تعریف از فرهنگ ارایه می‌دهند گرچه کتاب-شان قدیمی است و الان تعریف‌هایی از فرهنگ داریم. یک تعریفی هم اواخر در سند مهندسی فرهنگی از فرهنگ ارائه شده است که سعی شده جامع جمیع جهات باشد. تشویقاتی هم از فرهنگ شده خب زیاد است. برخی آن را به کوه یخ تشبیه کرده‌اند که لایه‌های زیرینش دیده نمی‌شود. باورها و نمادها که در لایه‌های زیرین است و لایه‌های رویی‌اش در واقع برساخته‌هایی است که دیده می‌شود، شامل محصولات فرهنگی می‌شود، شامل تنوعات فرهنگی می‌شود و برخی مثلاً از فرهنگ به‌عنوان یک مراتب تشریکی اسم برده‌اند که در ذهن انسان در عمیق‌ترین لایه‌ها، لایه‌های ارزشی است و بعد تدریجاً لایه‌های باور پیدا می‌شوند و در واقع در رفتارشان و در نگرشش و بعد در محصولات برساخته‌اش این فرهنگ متجلی می‌شود

^۱ عضو هیات علمی دانشگاه تهران

و پیدا می‌شود. ما در واقع برای تعریف فرهنگ برای پیشرفت هم بایستی فکری بکنیم. ما دو بحث داریم یکی بحث پیشرفت فرهنگی است و یکی فرهنگ پیشرفت. وقتی بحث فرهنگ پیشرفت مطرح می‌شود معنی‌اش این است که اگر قرار است در این کشور پیشرفتی صورت بگیرد نیاز به یک روحیه و یک تلاش انسانی دارد که این پیشرفت را ممکن می‌کند. اینها باید از خلیقات ایرانی بربیاید؛ یعنی اگر فرض کنیم روحیه‌های جمعی خود را تقویت کنیم و از تنبلی خود دست برداریم و آن روحیه‌های تلاشگری و جهادی خود را تقویت کنیم و دست به محکم کاری بزنیم و پایبند به قوانین باشیم، اعتماد را در میان خود توسعه بدهیم، مجموعه‌ای از اینها در واقع آن چیزی است که انگیزه‌ها و روحیه پیشرفت را در جوانان ما راه می‌اندازد که همان فرهنگ پیشرفت است.

بحث دیگر پیشرفت فرهنگی است. آیا پیشرفت فرهنگی مانند پیشرفت اقتصادی است؟ آیا مانند پیشرفت سیاسی است؟ آیا اگر ما در حوزه پیشرفت فرهنگی این برساخته‌های تمدنی که از آن اسم می‌بریم مثل صنعت تئاتر، سینما، یا صنعت موسیقی و یا انواع و اقسام چیزهایی که در حوزه هنرها و فرهنگ تجلی پیدا می‌کند، به‌ویژه این چیزهایی که در حوزه فضای مجازی است، مثل کارهایی مثل انیمه‌ها و بازی‌های رایانه‌ای اینها همه فرهنگ است. اینها اشکال مختلف محصولات فرهنگی هستند که

نشان‌دهنده این است که دانش و قدرت فناوری کشور در خدمت فرهنگ است. این سوالات را داریم که برای اینکه فرهنگ پیشرفت در کشور ما تجلی پیدا کند چه تدبیرهایی باید بیندیشیم و برای اینکه پیشرفت فرهنگی اتفاق بیافتد چه کارهایی باید بکنیم؟ اگر به اینها بپردازید خوشحال می‌شویم.

- دکتر حسن بنیانیان^۱

چون ما درگیر تبیین پیوست فرهنگی در شورای عالی انقلاب فرهنگی هستیم که چگونه الگوگیری از اقتصاد، سبک زندگی، نحوه سازمان‌دهی غرب عامل انتقال فرهنگ می‌شود، طبیعتاً باید این درخت‌تان را تغییراتی در آن بدهید چرا که این درخت یک‌طرفه است. اینکه چگونه این را تبیین کنیم به هر حال قابل اثبات است. وقتی معماری غربی را در شهر مستقر می‌کنید به تدریج باورها و ارزش‌هایی که در پس‌زمینه ذهن طراحان این سبک از زندگی بوده است آرام آرام به جامعه ما منتقل می‌شود و رسوب می‌کند و در اعتقادات و ارزش‌های ما هم ظاهر می‌شود. حال این هم مربوط به پیچیدگی خود فرهنگ است که به این راحتی از دنیای مادیات

^۱. رییس کمیسیون اجتماعی شورای عالی انقلاب فرهنگی

مثال نمی‌توان برایش استخراج کرد. هرمثالی می‌زنیم یک جایش کاستی می‌آورد، به هر حال می‌خواستیم آقای دکتر به این مطلب هم اشاره باشند. با یک مثال منظورم را توضیح می‌دهم. می‌گویند که خانم محببه‌تان را وقتی می‌برید به بازار سنتی زیر نظر بگیرید ببینید چادرش را باز می‌کند دوباره با یک روی‌گیری بیشتری صورتش را می‌پوشاند. جنس را در بازار سنتی گیر نمی‌آورید می‌آید در پاساژهای مدرن و خانم‌تان را زیر نظر بگیرید روی خود را باز می‌کند و روسری سفیدش را جلو می‌کشد که خودش را با بازار مدرن هماهنگ کند. این مثال ملموسی است که چطور معماری ارزش‌های خودش را تحمیل می‌کند.

خود ما مردها هم وقتی به قهوه‌خانه‌های سنتی می‌رویم عکسی از تختی و امام علی (ع) را می‌بینیم، غلیظ می‌گوییم بسم الله الرحمن الرحیم ناهار را آغاز می‌کنیم. یا برعکس یک شب می‌رویم در رستوران شمال شهر می‌بینیم که خیلی جای مدرنی است. کت را درمی‌آوریم و آستین را بالا می‌زنیم و خودمان را با محیط تطبیق می‌دهیم. این قصه کاملاً دوسویه است. هم از زاویه اعتقادات به رفتارها می‌رسیم و هم اگر از رفتاری خوش-مان آمد یا از الگوی عادت‌های خوش‌مان آمد، برای دفاع از این رفتارمان در ذهن‌مان تلاش می‌کنیم باورهای مناسبش را بیافرینیم. تأثیراتی که غرب دارد و تأکید مقام معظم رهبری در سبک زندگی و بحث فلسفه وجودی ما

روی الگوی اسلامی پیشرفت همین مساله است که ما نوعی از زندگی را بتوانیم سامان دهیم که هم در ظاهر و هم در باطن اسلامی باشد.

- دکتر عباسعلی زالی^۱

من فکر می‌کنم تشبیه خیلی خوبی انجام دادید که فرهنگ‌ها را به یک جنگلی تشبیه کردید که درخت‌ها می‌توانند رقابت داشته باشند و بالاخره درختی که قوی‌تر است بتواند سایه‌اش را وسیع‌تر بگستراند و شادابی درخت و تنومند بودنش را به ریشه‌اش مربوط دانستید و ریشه را به اعتقاد قلمداد کردید. به واقع در انقلاب ما همین اتفاق افتاد که به پیروزی رسید؛ یعنی وقتی حضرت امام (ره) حرکت را آغاز نمودند بسیار کسانی بودند که باور نمی‌کردند که این حرکت به‌جای خودش برسد و حتی خیلی از دوستان چه پیش از انقلاب و پس از انقلاب سفارش‌های‌شان بر این بود که یک مقدار حضرت امام (ره) رعایت اعتدال را بکنند. اما حضرت امام (ره) از همان زمان که هیچکس در ذهنش متصور نبود آن هشدار عجیب را به شوروی دادند و در آن زمان که اوج قدرت امریکا بود آن کلمه معروف را در رابطه با امریکا به‌کار بردند.

^۱ . عضو هیات علمی دانشگاه تهران

من فکر کنم اگر یک ملت بخواهد روی پای خودش بایستد و فرهنگ‌های دیگر را تحت‌الشعاع قرار دهد ریشه‌ها را باید تقویت کند. انقلاب ما براساس ریشه‌هاست هرچه ریشه‌ها قوی‌تر باشند امید به پیروزی بیشتر است. در الگو باید بیش از هر چیزی روی تربیت و اینکه مسایل و ابهاماتی که پیش-روی نسل آینده است، متمرکز شود و پاسخگو باشد. به‌همین خاطر وقتی می‌بینیم دشمن در جهت عکس آن عمل می‌کند، تنها راهی که برای موفقیت برایش مانده همین راه است. از این جهت تشبیهی که اشاره کردید تشبیه خیلی جالبی است.

- دکتر حسینعلی بهرامی^۱

تشکر می‌کنم از مباحث ارزشمندی که فرمودید به‌ویژه تشبیه فرهنگ و مزایای فرهنگ به درخت و تنه و شاخه‌های آن. با این تشبیه مرا یاد سوالی انداختید. سوال کوتاه است: چه مشابهتی بین فرهنگ و کشاورزی است؟ فرهنگ را می‌گوییم کالچر^۲ کشاورزی را می‌گوییم اگری کالچر^۳، خوشحال می‌شویم اگر نظر شما را داشته باشیم.

^۱ . عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس

^۲ . Culture

^۳ . Agriculture

- دکتر علی اکبر فرهنگی

در غرب هم واژه فرهنگ کالچر به کالتیویشن^۱، یعنی پرورش دادن ارتباط می‌دهند. بنابراین کالچر یعنی چیزی که پرورش می‌دهد. در کشاورزی هم دقیقاً چیزی را پرورش می‌دهند. موقعی که این به ذهنم رسید که این استعاره را به کار گرفتم که یک نوع قرابتی بین کشاورزی و امثال اینها با خود فرهنگ وجود دارد. بنابراین، در فرهنگ هم یک نسل ملتی را پرورش می‌دهد. این است که این قرابت تصادفی نیست بلکه به قصد و نیت است.

- آقای محمدحسن موسوی^۲

تقسیم‌بندی بسیار زیبایی داشته‌اند و تفاوت‌های فرهنگی که در کشورهای مختلف و مکاتب مختلف که وجود دارد. بحث‌هایی را داریم در ارتباط فرهنگ که بحث تعامل فرهنگی از جمله آنها است. سوال این است آیا در صورتی که فرهنگ‌ها در توانایی، قدرت، استعداد، برابر باشند در چه حالتی تعامل صورت می‌گیرد و در چه وضعیتی تهاجم صورت می‌گیرد؛ که در این قضیه نقش ابزار، که حالا ممکن است که ما اعتقاد داشته باشیم که ارزش‌مندترین فرهنگ را داریم و ابزار انتخاب را در اختیار نداریم. فرهنگی

^۱ . Cultivation

^۲ . عضو اندیشکده فرهنگ مرکز الگو

که این ابزار در اختیارش است فرهنگش را به راحتی منتقل می‌کند. من فکر می‌کنم در فرهنگ ما تداخلی فرهنگی ایجاد شده یعنی ترکیبی از فرهنگ ملی و مذهبی خودمان و همچنین فرهنگی که از غرب آمده و حس می‌کنم با توجه به ابزار گسترده ارتباطی که هست این تداخل ایجاد شده است. در کنار این چیزی که فرمودید فرهنگ بین‌نسلی است، این هم اثر گذاشته و شاید این از تداخل نسلی عبور کرده و از جهت نگاه به مبانی فرهنگی و رفتار فرهنگی به گسست نسلی رسیده‌ایم. با توجه به اینکه انقلاب اسلامی به سفارش حضرت امام (ره) انقلاب فرهنگی بود. تحول فرهنگی در جامعه به وجود آمد. فرهنگ بود که این انقلاب را به نتیجه رساند و تا مدتی هم آثارش در جنگ و ارزش‌ها وجود داشت. آثارش در جامعه نشان می‌داد و بعد در واقع آن بعد اقتصادی نگرش‌های فرهنگی و منافع فردی در کشور تجلی پیدا کرد که بحث عبور فرهنگی بوده است. یک سوال هم داشتم که برای پیشرفت و تحول، این تقسیم‌بندی که فرمودید ریشه و ساقه و تنه و اینها است ما باید برای اینکه بتوانیم پیشرفت و تحول را ایجاد کنیم بر کدام بخش آن بیشتر تکیه کنیم و بعد هم ابزاری که این را بتوانیم به نسل‌های بعدی منتقل کنیم؟

- دکتر علی اکبر فرهنگی

من اینطور فکر می‌کنم با این الگویی که خدمت‌تان ارائه دادم می‌بایستی تمرکزمان روی ریشه‌ها باشد. با توجه به آنچه که شما اشاره گفتید فرهنگ‌ها از هم تأثیر و تأثر می‌پذیرند، اجتناب‌ناپذیر هم است و معمولاً می‌گویند که فرهنگ پویا، فرهنگی است که نواقص خود را می‌پوشاند و سعی می‌کند که به هر حال اثر بگیرد و البته فرهنگ دست نخورده هم نداریم. هیچ کس در هیچ جای دنیا نمی‌تواند این ادعا را بکند که ما دارای فرهنگی هستیم که هیچ دستکاری در آن نشده است. منتها حالا در این برهه از زمان باید ببینیم ضعف فرهنگ‌مان کجا است. من فکر می‌کنم ضعف فرهنگ ما به‌هیچ وجه در ریشه و ساقه نیست. ضعف ما در جلوه‌های بیرونی فرهنگ ماست یعنی آنجایی که می‌آییم با جلوه‌ها بیرونی با صنعت با میوه و امثال اینها با درخت‌ها روبه‌رو می‌شویم. ملاحظه کنید بشریت، تمدن بشری به‌نظر بنده از زمانی که مدنیت شکل گرفت، از آن زمان که غارنشین و خوشه‌چین بود نه، از آنجا که شهرنشین شد و حکومت‌ها تشکیل شد ما با سه دوره کاملاً مشخص و ممتاز روبه‌رو هستیم.

عصر سنتی که اصطلاحاً به آن عصر کشاورزی و دامداری می‌گویند که پایه و اساس زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم روی کشاورزی و دامداری گذاشته شد و این عصر به گواهی تاریخ بیش از شش هزار سال طول

کشید؛ یعنی شما اگر متن‌هایی را که در ریگودای^۱ هندی‌ها هست و در اوپانیشادها هست و بعد در کشور خود ما گات‌های اوستا را نگاه کنید ما به یک چنین قدمتی می‌رسیم. این عصر تا کی ادامه دارد؟ تا اختراع ماشین بخار و استقرار نظام صنعتی. البته این حرفی را که من می‌زنم به آن معنی نیست که از آن روزی که ماشین بخار اختراع شد فرهنگ صنعتی شکل گرفت. نه، طول کشید. تقریباً صد سال پیش از صد و چهل سال طول کشید که این اتفاق بیافتد. ماشین بخاری را که آقای جیمز وات اختراع می‌کند در ۱۷۶۰ است. آقای ویل دورانت^۲ در یکی از مجلدات تاریخ تمدنش این داستان را می‌نویسد و می‌گوید که در سال ۱۸۳۰ یعنی ۷۰ سال بعد از اختراع ماشین بخار، در وین پایتخت امپراطوری پروس، این را تأکید می‌کنم به دلیل اینکه این منطقه صنعتی‌ترین مناطق اروپا بوده در آن زمان که مرکب بود از کشور اتریش فعلی، آلمان، مجارستان، لهستان، جمهوری چک و بخش‌هایی از لهستان، که بعدها هیتلر می‌آید و بحث رایش سوم را مطرح می‌کند می‌خواهد این دو را به هم پیوند بدهد، می‌نویسد که در سال ۱۸۳۰ در یکی از روزهای بهاری مسابقه‌ای برگزار می‌شود. یک ارابه‌ای که با شش اسب تنومند کشیده می‌شد و یک

^۱. Rigveda

^۲. Will Durant

لوکوموتیو بخاری با هم مسابقه می‌دهند. ناظرینی که آنجا هستند مشاهده می‌کنند که لوکوموتیو با سرعت بیشتر بار بیشتری را حمل می‌کند و سرانجام اینها با یک چیزی روبه‌رو می‌شوند که تا آن زمان برای‌شان تازگی داشته است. ویل دورانت می‌نویسد که تا مدت‌ها مورخان آورده‌اند کسانی که در این مسابقه شرکت داشته‌اند تا مدت‌ها بحث می‌کردند که سازنده این جعبه آهنی توانسته اجنه و شیاطین را به بند بکشد و این اجنه و شیاطین هستند که این کار را انجام می‌دهند. توجه داشته باشید که ۷۰ سال از اختراع ماشین بخار گذشته، ولی به تدریج ما می‌بینیم که زندگی صنعتی استقرار پیدا می‌کند و طبیعتاً کشور ما هم خواسته و ناخواسته به این راه کشیده می‌شود. چرا؟ چون اینها خواهان یک زندگی بهتر بودند.

مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر خودش افسر بود، فرمانده لشکر بود و در جنگ‌های قفقاز در التزام رکاب عباس میرزا و قائم مقام می‌جنگید. این آدم می‌بیند که سربازان ایرانی، ژنرال باسکروییچ که دشمن اینها هست و با اینها جنگیده در خاطراتش می‌نویسد که آرزو می‌کنم که یک فوج سرباز ایرانی می‌داشتم. اگر من یک فوج سرباز ایرانی می‌داشتم اروپا را فتح می‌کردم. در واقع رشادتی را که سربازان ایرانی در جنگ‌های قفقاز نشان دادند، انکارناپذیر است؛ یعنی ما نمی‌توانیم بگوییم کم گذاشتند. ولی شکست خوردند. چرا؟ میرزا تقی خان فهمید که او را در برابر توپ‌های

سنگین روس‌ها است که دارد شکست می‌خورد. خب از عهدنامه گلستان تا عهدنامه ترکمنچای چهارسال فاصله است این جنگ‌ها طول کشیده است. اینها می‌خواهند دوباره خودشان را آماده کنند. با انگلیس صحبت می‌کنند که ما این توپ‌ها را نداریم شما این توپ‌ها را با توپچی‌هایتان به ما بدهید. انگلیسی‌ها پولی می‌گیرند و می‌گویند باشد ولی در روز واقعه به جای اینکه مواضع روس‌ها را بکوبند مواضع ایرانی‌ها را می‌کوبند و بعد می‌گویند ما اشتباه کردیم. خب این نسلی که در آن موقع در جنگ‌ها بوده اینها را می‌دیده و به این فکر می‌افتد که باید خودش را طوری نجات دهد، باید صنعتی شود. بنابراین، میرزا تقی‌خان وقتی که صدراعظم می‌شود اولین کاری که می‌کند تأسیس دارالفنون است. اولین رشته‌هایی که در دارالفنون هست، رشته‌های مهندسی است که اینها بیایند و آماده دنیای صنعتی شوند. اما خب این چالش به همین شکل ادامه داشت و اینجاست که ما در واقع آن جلوه‌های بیرونی فرهنگ را می‌خواهیم بگیریم، ارزش‌ها را نمی‌خواهیم از دست دهیم. ولی در این بین کج‌آموزی‌ها و کج‌رفتاری‌ها هم بوده است. یک عده آمده‌اند و گفته‌اند اگر قرار باشد شاهد مقصود را در دست بگیریم باید از فرق سر تا نوک پا فرنگی شویم. بعداً بی‌پایگی این تفکر خودش را نشان داد. پس می‌توان گفت از آن زمان تا الان دچار مشکلی هستیم که چه باید بکنیم و من الان به این نتیجه می‌رسم که ما

ریشه‌ها را داریم و خیال‌مان راحت است. من در سازمان تبلیغات اسلامی سخنرانی کردم و بعد به کارشناسانی که آنجا بودند گفتم که سازمان تبلیغات اسلامی نقشش در ایران چیست؟ اینکه من علی‌اکبر را مسلمان‌تر بکند؟ یا شما یک نقش دیگری دارید. الان دنیا منتظر شنیدن حرف‌های شماست. حتی من در آمریکا زندگی کردم دارم می‌گویم، یک چیزهایی وجود دارد که این با طبع بشر سازگار نیست. یک پدر امریکایی اصلاً خوشحال نیست که دختر ۲۰ یا ۱۸ ساله‌اش دست یک دیلاقی را بگیرد ببرد اتاق خوابش بگوید این دوست پسر من است. امریکایی هم این را تحمل نمی‌کند. شاید ما بگوییم که مثلاً آنها خیلی بی‌غیرت هستند اما نه، سازوکارهای فرهنگی و سازوکارهای حقوقی به او این اجازه را نمی‌دهد که اعتراضی کند. بنابراین، اگر من بیایم این ارزش‌ها را رویش تکیه بکنم و این ارزش‌ها را ببرم آنجا و به زبان او بگویم متوجه خواهد شد و ارزش کار ما پی خواهد برد؛ ما یک مشکل داریم که ما نمی‌خواهیم به زبان دیگران صحبت کنیم، می‌خواهیم به زبان خودمان صحبت کنیم و این خیلی کار را سخت می‌کند اما اگر بیاییم به این احاطه پیدا کنیم که به زبان دیگران صحبت کنیم و این ارزش‌ها را مطرح کنیم خواهید دید فرهنگ‌ها فوج فوج شیفته ارزش‌های ما هستند. پس بنابراین ما نه تنها آن ارزش‌های خودمان را از دست نباید بدهیم بلکه باید سفت و محکم نگه‌داریم بلکه اصلاً

ارزش‌های ما آن چیزی باید باشد که ما در تعامل با دیگران باید اینها را پررنگش کنیم و به آنها بگوییم و مطمئن باشیم که پذیرا خواهند بود. چون طبع بشر را می‌شناسیم. هیچ پدری این را نمی‌خواهد یا این منزلتی را که ما برای خانواده قائلیم این چیزها فراموش شدنی نیست. ما نمی‌توانیم بگوییم که دیگران از این بدشان می‌آید. اگر این را در قالب زیبا ارایه کنیم خیلی زیبا خواهد بود. در بحبوحه جنگ، سال ۶۳ مجله پیام انقلاب یک عکسی را زده بود، این عکس یک رزمنده را نشان می‌داد با کلاه خود و کوله پشتی و دم و دستگاه؛ بعد یک تکه نان خشک و یک مقدار پنیر رویش. او دارد پنیر را به دهانش نزدیک می‌کند. لبخندی که این آدم دارد بیانگر یک دنیا مفهوم است. من این را به اتاقم چسباندم. یک پروفیسور واترز بود که استاد روانشناسی و دوست بنده بود. یک بار او آمد به اتاق من و با دیدن این عکس گفت فلانی تو هم جنگجو شدی؟ گفتم در این عکس چه می‌بینی؟ گفت در این عکس یک دنیا آرامش می‌بینم. گفتم این رزمنده‌ای است که در جبهه است. گفت مگر می‌شود؟ گفتم بله. او خودش تجربه جنگ ویتنام را داشت گفت: ما در این ویتنام برای اینکه سربازان مان را نگه دارم یک پل هوایی درست کردیم بین هالیوود و سایگون که فوج فوج رقصه‌ها و هنرپیشه‌ها را برمی‌داشتیم می‌بردیم آنجا تا هنرنمایی کنند تا سربازهای ما دو تا تیر و ترقه خالی کنند. شما چکار می‌کنید که اینجوری

است؟ آنجا همان بحث ارزش‌هاست. حالا این را شما عنایت فرمایید. فرهنگ غرب هم خریدار است. منتها ما باید در یک زورق پسندیدنی این را بیچیم. غالباً در کلاس درس می‌گویم دوره‌ای که ما بچه بودیم دفترچه‌های مشق ما را بقال سرکوچه می‌گرفت بعد تو آنها پنیر یا خرما می‌پیچیدند و بعد این خرماهایی که می‌آوردند در بسته حصیرهای خاک و خل گرفته و بعد در آن کاغذ مشق ما دست مشتری می‌دادند. خب معلوم است کسی از این خرماها استقبال نمی‌کند. بعد که آمدیم خرماها را شستیم تمیزش کردیم جلایی بهش دادیم یک چنگال کوچک گذاشتیم رویش می‌بینیم که الان فوج فوج می‌خرند. فرهنگ هم همین است. عقیده هم همین است که باید در یک بسته‌بندی خیلی دنیاپسند به مردم بدهیم وگرنه به راحتی نمی‌پذیرند. این عرضی است که بنده دارم و تجربه‌ای که کردم صمیمانه به شما بگویم که ما خیلی کالاها برای فروختن داریم، خیلی مورد استقبال قرار می‌گیرند. به قول بابا طاهر:

به این نیمه دل از کس ما نترسان دو عالم دل تو داری از چه ترسی

- دکتر هادی اکبرزاده^۱

من یکی دوتا نکته به‌نظرم رسید. یکی در این مثال زیبایی که فرهنگ را به درخت تشبیه کردید بحث حیات به ذهن من می‌رسد. بنابراین، ما فرهنگ را به‌عنوان یک موجود زنده تلقی کنیم که این رشد دارد شکوفایی دارد و مرگ دارد. بنابراین، من به‌نظرم می‌رسد که فرهنگ رشدش یک رشد ارگانیک است. بخش‌های مختلف فرهنگ به‌صورت هماهنگ رشد می‌کند مثل رشد ساخت یک ساختمان نیست که پایه را می‌سازیم بعد ساقه را، بلکه همه بخش‌هایش مثل نوزادی که رشد می‌کند. بنابراین، همه این حاشیه‌ها را در این مثال در نظر گرفت. نکته دوم درباره بحث تعامل فرهنگ‌ها نه تنها در سطح بین‌الملل بلکه در سطح کشور نیز کماکان دو دیدگاه را درباره تعامل فرهنگی داریم. بخشی از صاحب‌نظران نظرشان این است که فرهنگ‌ها هیچ وقت وارد تنازع با هم نمی‌شوند بلکه همواره این‌ها یک حالت هم‌افزایی و تعامل دارند. استدلال‌شان هم این است که جنگ‌های بزرگ که اتفاق می‌افتد مثل جنگ اول و جنگ دوم در یک حوزه فرهنگی بود. بنابراین، با این نگاه بحثی مثل تهاجم فرهنگی کم‌رنگ می‌شود چون قرار است فرهنگ‌ها با هم تعامل داشته باشند و هم‌افزایی

^۱. عضو هیات علمی دانشگاه صنعتی اصفهان

دیگر چیزی به نام تهاجم فرهنگی جای پیدا نمی‌کند. یک نگاه دیگر هم در داخل کشور وجود دارد. یک عده معتقدند فرهنگ‌ها یک مبانی دارند. برخی مبانی‌شان برحق است و برخی باطل است. همانگونه که جنگ حق و باطل را داریم. بنابراین، فرهنگ‌ها هم تنازعی باهم خواهند داشت با چارچوب مبنای آنها. اینکه کدام دیدگاه را بپذیریم تبعاتی خواهد داشت. من خواستم که یک مقداری تبیین شود که ما کدام را نزدیک‌تر به واقعیت می‌بینیم. یا ممکن است یک رویکرد متفاوت‌تر از اینها انتخاب کنیم. این اثر دارد در اینکه بحث مثلا تهاجم فرهنگی را چقدر باید پررنگ به آن توجه کنیم.

– آقای محمدحسین ساجدی‌نیا^۱

اشاراتی که بزرگان و شما به حیات فرهنگ‌ها کردید من جواب گرفتم که ما فرهنگ را یک موجود تلقی می‌کنیم که متولد می‌شود رشد می‌کند و به اوج می‌رسد و دوران حسیض را طی می‌کند و سپس می‌میرد. اینکه شما فرهنگ را به درخت تشبیه کرده‌اید بهتر است به هرس کردن این درخت فکر بکنید. اگر درخت هرس نشود اگر شاخ و برگش زده نشود اگر ناهنجار شود بی‌اندازه شود آفت ایجاد می‌کند. این مساله مهم است که هرس کردن

^۱. سرپرست دبیرخانه اندیشکده خانواده مرکز الگو

لازم است. از این رو می‌بینیم که فرهنگ‌ها در طول زمان تبدیل به چیزهای عجیب و غریب می‌شوند. باعث سکون و رکود می‌شوند، حرکت‌زا نیستند، فرهنگی می‌تواند حرکت ایجاد کند، محرک باشد و ایجاد تولید کند که تمدن‌ساز باشد. مساله بعدی اینکه فرهنگ و تمدن را به هم گره بزنیم. اگر فرهنگ مولد نباشد می‌میرد. اگر ما می‌گوییم فرهنگ ما خیلی خوب است درست، اما مساله این است ما چرا این فرهنگ را پالایش نمی‌کنیم هرس نمی‌کنیم، این فرهنگ خریدار داشته باشد. چرا فرهنگ غرب را با پوچ بودنش خریدار دارد؟ فرهنگ اسلامی از پندار و کردار و گفتار نیک واقعاً ناب است. این راستی و صداقت را بگیرید امام موسی کاظم (ع): مَنْ اسْتَوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَعْبُودٌ وَمَنْ كَانَ آخِرَ يَوْمِي شَرًّا فَهُوَ مَلْعُونٌ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الزِّيَادَةَ فِي نَفْسِهِ فَهُوَ فِي نُقْصَانٍ وَمَنْ كَانَ إِلَى النُّقْصَانِ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ. (بحار الانوار ج ۷۸ ص ۳۲۷). «آن کس که دو روزش (از نظر معنوی) مساوی باشد مغبون است و کسی که دومین روزش بدتر از روز اولش است ملعون است و آنکس که افزایش (معنوی) در خود نبیند در سرازیری نقصان و کمبود است و کسی که چنین باشد مردن برای او بهتر از زندگی است.» این‌همه که می‌گوییم کار کار کار، تلاش، تلاش، تلاش، صداقت صداقت. اما در بازار به کار اهمیت نمی‌دهند به تلاش اهمیت نمی‌دهند حال چکار باید بکنیم؟ حال باید فرهنگ ایرانی را داشته باشیم یا فرهنگ اسلامی را؟

- آقای مجتبی قلی پور^۱

در تبیینی که شما ارائه می‌دهید برای من ابهامی از فرهنگ و بعد تجویزی آن ایجاد شد. حالا این بحث‌هایی که می‌گویم از مقاله گذری بر فرهنگ شما است که خوانده‌ام و استدلال شما و تعریف شما از فرهنگ را در آنجا خواندم، به نظر می‌رسد که این تعریف با تجویزی که شما به آن می‌رسید سازگار نیست. این ابهام برای من ایجاد شد که اگر این حل نشود تناقض‌آمیز بوده و مشکلات خطرناکی را ایجاد می‌کند. در مجموع دوتا معنای کلی از فرهنگ است. یکی معنای انسان‌شناختی از فرهنگ است که در آنتروپولوژی^۲ استفاده می‌شود می‌گویند فرهنگ فرم آو لایف است^۳، شکل زندگی فرهنگ است. در این معنا آن تعریفی که شما ارائه داده‌اید معنای انسان‌شناختی است. در این معنا ما بی‌نهایت شکل زندگی داریم و این همان جنگلی است که شما مثال زده‌اید. هیچ کدام از این فرهنگ‌ها بر هیچ کدام دیگر برتری ندارند. انسان‌شناس‌ها هیچ وقت نمی‌گویند که این فرهنگ برتر از این فرهنگ است. کوچک‌ترین آن بوته‌ها در جنگل حق

^۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

^۲. Anthropology

^۳. Culture is form of Life

حیات دارند و به‌همان اندازه درخت‌های تنومند برای کسانی که آنها را پذیرفته‌اند مقدس و محترم هستند.

معنی دوم معنای انسان‌گرایانه است که اومانیزم^۱ این معنا را به کار می‌برند. می‌گویند *Culture the best of everyThing* است. بهترین چیزها فرهنگ است. مثلاً موسیقی فاخر و هنر به‌طور کلی و ادبیات و امثال اینها فرهنگ است. معنی که شما ارایه می‌دهید با اینکه جوهری از تعریف انسان‌شناختی را می‌پذیرد در مقام تجویز وارد فرهنگ به‌معنای انسان‌گرایانه می‌شود. در دوران پیش از انقلاب که وزارت فرهنگ و هنر داشته‌ایم آنجا فرهنگ را به‌معنای فرهنگ باستانی و ملی ایران در نظر گرفته‌اند یعنی می‌خواستند اسلام را حذف کنند، آن بهترین بود. بعد از انقلاب همین رویکرد اما در جهت دیگرش ادامه یافت. نامش را گذاشتیم وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و فرهنگ را به‌معنای فرهنگ اسلامی گرفتیم و این شد بهترین چیز. به‌نظر من تعریف شما بیشتر در مقام انسان‌شناختی قرار می‌گیرد یعنی شما فرهنگ را «فرم آو لایف» در نظر می‌گیرید و در این معنا باید بپذیرید که همه فرهنگ‌ها محترم و برابرند. اما در مقاله‌تان نشان داده‌اید که فرهنگ در پیشرفت سازمان‌ها مؤثر است.

^۱ . Humanism

- دکتر علی اکبر فرهنگی

ببینید من آن مقاله را چون شما خواندید اشاره کنم در واقع می‌شود گفت چیزی حدود ۴۰۰ صفحه فیش و یادداشت داشتم. یک روزی آقای دکتر داوری این‌ها را دید و گذاشت روی گردن ما مثل همین سخنرانی که امروز دارم. ایشان به من گفتند شما بیا این‌هایی را که راجع به فرهنگ نوشته‌ای به صورت یک مقاله درآور که در مجله چاپ کنیم. خیلی من جدول و مدل و اینها گذاشتم. معمولا دوستان نویسنده این را خوب می‌دانند که هر نویسنده هر کجا فضا کم می‌آورد به جدول و مدل متوسل می‌شود که بتواند به هر حال حرف خودش را بزند و در واقع کار را به جایی برساند. این مقاله به این شکل نوشته شده است ولی مراتب واقعیت امر این است که من در واقع آن کثیرالابعاد بودن فرهنگ همیشه مورد نظرم بوده و هست و اتفاقاً هم آن بعد آنتروپولوژیستی و هم اومانیستی را در نظر دارم. در واقع من اعتقاد این نیست که یک فرهنگی باید محو شود و از بین برود در آن مقاله هم نیاوردم. ولی گفتم که خود به خود فرهنگ‌های ضعیف‌تر ناچار به تبعیت از فرهنگ‌های قوی‌تر می‌شوند. چرا؟ چون اینجا اصلاً بحث حذف و اضافه نیست بلکه این است که به هر صورت بین این فرهنگ‌ها یک تعامل وجود دارد. بنابراین فرهنگی که از خودش نتواند زایشی داشته باشد که عزیزان اشاره فرمودند نمی‌تواند در عرصه‌ای که بسیار پرچالش است و به

هر صورت رقابت‌ها تنگاتنگ است، نمی‌تواند باقی بماند. این به آن معنا نیست که کسی بخواهد حذف کند. البته آن بحث تهاجم که آقای دکتر اشاره فرمودند این برمی‌گردد به استراتژی‌های فرهنگی، بعضی فرهنگ‌ها به فرهنگ‌های دیگر حالت تهاجمی دارند. ما نگاه می‌کنیم بعضی فرهنگ‌های غربی این استراتژی را دارند که در واقع بتوانند خودشان را پررنگ‌تر یا قوی‌تر جلوه بدهند ناچار به تهاجم به فرهنگ‌های دیگر شده‌اند.

- آقای مجتبی قلی‌پور

در این صورت شما به مهندسی فرهنگی اعتقاد دارید یا نه؟ چون در مقاله صریحاً گفتید که فرهنگ‌سازی می‌شود کرد اما با این رویکرد که الان گفتید شما بیشتر به همان آن‌تروپولوژیست‌ها نزدیک هستید که از تبادل فرهنگی حرف می‌زنند. این اومان‌یست‌ها هستند که از مهندسی فرهنگی حرف می‌زنند. شما استدلالی که در مقاله‌تان گفتید سه تا بخش دارد. شکل منطقی که من درآوردم به این صورت است: اولاً یک فرهنگ در پیشرفت موثر است. این را در سازمان‌ها نشان می‌دهید. آن چیزی که در سازمان‌ها نشان می‌دهید تساهل فرهنگی است. می‌گویید سازمان‌هایی که افرادشان فرهنگ متنوعی دارند و یک رویکرد متساهلانه‌ای را انجام می‌دهند اینها بهترین کارآمدی را دارند. دوم، فرهنگ آموختنی است، بنابراین، ما

می‌توانیم از فرهنگ مستعدی سخن بگوییم و آن را آموزش بدهیم. این می‌شود فرهنگ‌سازی. اما بحث این است که همانطور که شما در مقاله اشاره می‌کنید فرهنگ ایرانی فرهنگ متنوعی است. از یافته‌های قبلی‌تان هم می‌توانیم به این نتیجه برسیم که بهترین رویکرد تساهل فرهنگی است. اگر ما ایران را یک سازمان در نظر بگیریم که متشکل از فرهنگ‌های مختلف است این تکثر فرهنگی که شما از سال ۷۷ که مقاله را نوشتید تا امروز چند برابر هم شده است. یعنی اگر فرهنگ ایرانی را مثلی در نظر بگیریم ضلع اسلامی داریم ضلع ایرانی داریم ضلع مدرن را داریم و در سال‌های اخیر ضلع‌های پست مدرن هم اضافه شده است. بنابراین مهندسی فرهنگی یعنی چی؟ فرهنگ‌سازی یعنی چی؟ یعنی ما چکار کنیم؟ شما رویکردتان آنجا تساهل فرهنگی است اما ...

- دکتر علی اکبر فرهنگی

ببینید ما تجویزی برخورد نکنیم. من اصلاً هیچ موقع در مقامی نبودم که بیایم و بخواهم تجویز کنم که ما این کار را بکنیم. ولی اصولاً وقتی توصیف می‌کنیم می‌گوییم که فرهنگ دارای یک چنین ویژگی‌هایی است حالا شما به‌عنوان خواننده می‌توانید برداشت کنید که اگر توصیف فرهنگ به این صورت است ما می‌توانیم این کار را انجام دهیم. ولی این برداشتی است که

شما به‌عنوان خواننده می‌کنید، این نیست که من بگویم حتما مهندسی بکنیم یا نکنیم. بلکه من می‌گویم که فرهنگ هم مثل هر چیز دیگری قابلیت تعامل دارد. می‌تواند بدهد و می‌تواند بگیرد. و در آن امثله‌ای که آنجا آوردم همین را می‌گویم که فلان فرهنگ داده و فلان فرهنگ هم گرفته است. یا فرهنگ ایرانی ما در یک دوره‌ای یک فرهنگ بالنده‌ای بوده و همانطوریکه شهید مطهری در خدمات متقابل اسلام و ایران اشاره کرده- اند. یک چیزهایی را ما به مسلمان‌ها دادیم و به عرب‌ها دادیم و یک چیزی هم از مسلمان‌ها گرفتیم. این اتفاق همیشه مقدور است. کما اینکه شواهد تاریخی هم این را نشان می‌دهد و بعد هم همینطور بوده است. شما نگاه می‌کنید که در طول تاریخ بعد از دوره صفویه پادشاه‌های صفویه با مغرب زمین تعامل می‌کنند و یک چیزی یاد می‌گیرند. برادران شرلی وقتی که می‌آیند با خودشان تحفه‌هایی را می‌آورند. از جمله این تحفه‌ها تفنگی بوده که برای شاه عباس می‌آورند. شاه عباس برای اینکه توانمندی خودش را نشان دهد به ترکی به یکی از عمله دربار می‌گوید که این تفنگ را می‌بری به فلان کس می‌دهی می‌گویی که تا ظهر امروز یکی شبیه این برای من بسازد. این آقا می‌رود و ظهر برمی‌گردد. برادران شرلی شاهد هستند می‌بینند که دو تا تفنگ در کنار شاه هست. شاه رو می‌کند و با لبخند

می‌گوید و می‌گیرد تفنگ‌ها را دستش و می‌گوید بگویند کدام برای شما هست و کدام برای ماست.

از اینجا توجه داشته باشید که تعامل فرهنگی دارد اتفاق می‌افتد. حال ما چه را کم داشتیم در انقلاب صنعتی؟ صنعت را کم داشتیم. پس داریم انقلاب صنعتی را می‌گیریم. این دال بر این نیست که داریم فرهنگ را می‌گیریم. تمام جدال اینجاست. اگر ما بگوییم که این دادوستد مثل معامله بازار است، نه، در فرهنگ اینجور شاید نباشد. شاید فرهنگی فقط گیرنده باشد و یکی فقط دهنده. اما به هر صورت ما وضعی را که در این دوره احساس کردیم این بود که ما نیاز به فناوری داریم. این فناوری را می‌خواهیم. پس به نظر من هم در بعضی از مقاطع و بعضی رهبران فهیم ما دنبال این نبودند که چیزی را از دست بدهند و این فناوری را به دست بیاورند. خود شاه عباس بهترین این مثال است. بلکه در عین اینکه می‌خواهد که آن اصول خود را داشته باشد می‌خواهد که فناوری را هم داشته باشند. آن چیزی که گیرندگی‌اش برای ما مطرح است و من هم اعتقاد دارم که بایستی به دنبالش باشیم، این است که ما به یک‌سری از فناوری و صنعت بیرونی نیازمندیم، اما این دال بر این نیست که ما خودمان را از دست بدهیم. یعنی در واقع وجود خودمان را از دست بدهیم. من در مورد ارزش‌ها نمی‌خواهم مصالحه بکنم.

– خانم سمیه ملک مکان^۱

ضمن تشکر از صحبت‌های مفید شما، براساس موضوعی که فرمودید که اگر بخواهیم فرهنگ را در دیگر کشورها تغییر دهیم از کجا باید شروع کنیم، آقای داگلاس سی نورث یکی از نهادگرایان معروف که برنده جایزه نوبل شده است یک چرخه دارد که مرحله اولش ارزش‌ها و مفروضات است، مرحله دومش پارادایم است، بدین ترتیب، پارادایم‌ها سیاست‌ها را می‌سازند و عملکردهای ما هم در مرحله بعد قرار می‌گیرد که منبعث از سیاست‌های ما هستند. ایشان می‌گویند اگر ما بخواهیم تحول شناختی در هر بخشی ایجاد کنیم باید روی ارزش‌ها و مفروضات آن بخش دست بگذاریم. در فرهنگ هم بخواهیم به یک الگوی فرهنگی تبدیل شویم باید روی ارزش‌ها و مفروضات کار کنیم. اما در مورد آن قسمت که گفتید ارزش‌ها و مفروضات ما مشکل ندارند و این مشکل ما در جلوه‌ها است. من احساس می‌کنم که همانطور که فرمودید فرهنگ اکتسابی است این ارزش‌ها و مفروضات ما است که دارد ضعیف می‌شود و ما اگر بخواهیم به یک الگوی فرهنگی تبدیل شویم نه اینکه بگوییم الان هویت فرهنگی نداریم. ولی این ارزش‌ها و مفروضات باید تقویت شوند. در تأیید صحبت‌های آقای

^۱. دانشجوی دکتری مدیریت دولتی دانشگاه تهران

ساجدی‌نیا من فکر می‌کنم که از ارزش‌ها و مفروضات شروع کنیم و تقویت کنیم.

- یکی از حاضران

در تقسیم‌بندی که اشاره به ریشه‌ها و نهادهای و نمادهای بیرونی داشتید، تأثیر و تأثر اینها را فرمودید که آیا اثرگذاری اینها بر هم یک سویه است یعنی اینکه ریشه در نهادها یا نهادها در نمادهای بیرونی است یا دو طرفه است. اگر طرفینی است آیا اولویتی در این تأثیر و تأثر وجود دارد که اگر این را پاسخ دهید ما می‌توانیم در الگو و راهبردهایی که بناست در این الگو ارایه شود در نظر بگیریم.

سوال بعدی اینکه آیا با این تقسیم‌بندی که فرمودید به قرآن مراجعه شده که وقتی انبیا وقتی مبعوث می‌شدند و با فرهنگ عمومی جامعه‌شان برخورد داشتند و سعی داشتند آن را اصلاح کنند کدام قسمت را بیشتر مدنظر قرار می‌دادند؟ آیا هر سه قسمت را یا از ریشه شروع می‌کردند؟

– آقای ایوب سلیمانی^۱

اگر نگاهی به تاریخ اندیشه اقتصادی بیندازیم این است که همیشه اندیشه‌های اقتصادی زاینده بستر و شرایط بوده است. ما بیشتر یا تمامی نظریات و مکتب‌های اقتصادی که داریم زاده بستر و زاده محیط آن‌موقع بوده‌اند. انقلاب صنعتی موجب شد که تفکرات آدم اسمیت شکل بگیرد. بحران

یک نگاه اگر به تاریخ اندیشه اقتصادی بیندازیم این است که همیشه اندیشه‌های اقتصادی زاینده بستر و شرایط بوده. ما اکثر یا تمامی نظریات اقتصادی که داریم و مکتب‌های اقتصادی داریم زاده بستر و زاده محیط آن‌موقع بوده‌اند. انقلاب صنعتی موجب شد که تفکرات آدم اسمیت شکل بگیرد. بحران ۱۹۲۹ باعث شد که تفکرات کینزی شکل بگیرد. در دهه هفتاد با تورمی که شکل گرفت دیدگاه پول‌گراها مثل فریدمن شکل گرفت. این مکاتب اقتصادی زاده محیط‌اند به عبارتی خیلی مادی هستند.

۱۹۲۹ باعث شد که تفکرات کینزی شکل بگیرد. در دهه هفتاد با تورمی که شکل گرفت دیدگاه پول‌گراها مثل میلتون فریدمن شکل گرفت. این مکاتب اقتصادی زاده محیط‌اند به عبارتی خیلی مادی هستند. اینکه تقدم را بر ارزش‌ها بدانیم یا اینکه تقدم را بر محیط بدانیم خیلی جای سوال است.

^۱ عضو اندیشکده امنیت و دفاع مرکز الگو

واقعیت این است که تقدم بر محیط است. همیشه محیط بر ارزش‌ها غالب بوده است. ولی الان در شکل‌گیری الگو کدام را در نظر بگیریم. آیا این واقعیت وجود دارد یا اینکه تفسیری است که ما از شرایط می‌کنیم؟

- آقای علیرضا نیک‌خواه^۱

شما فرمودید که ما در بخش ارزش‌ها مشکلی نداریم و این را باید مبنا قرار دهیم. ظاهر امر هم همین است. تا حالا مبنای نظام بر همین بوده است. به هر حال مشکلاتی داشتیم به نظر می‌آید که فرمان مرکز به همین جهت‌ها است. یکی از وظایفی که برای مرکز برشمرده شده گفتمان‌سازی و زمینه‌سازی برای نظریه‌پردازی است. آنچه به ذهن من می‌رسد این است که باید یک گفتمان علمی در کشور شکل گیرد به واسطه زمینه‌هایی که این مرکز فراهم می‌کند که مثلا حالا در میان‌مدت یا درازمدت زمینه‌ای فراهم شود که اندیشه‌ها بتوانند خودشان را بروز دهند. این به نظر می‌آید اساسش متفاوت از آن چیزی است که ما داریم یعنی ما یک پیش‌فرض‌هایی گرفتیم و گفتیم اینها درست است و البته این ارزشمند است و باید توجه شود به آن. اینها را ملاک قرار می‌دهیم و می‌گوییم درست است. این خودش مانع

^۱. کارشناس مرکز الگو

از نظریه‌پردازی در آینده خواهد شد هر چیز که بگویند می‌گوییم خلاف قاعده و خلاف جریان و خلاف جریانی است که درست است و همانطور که آقای دکتر تعریفی که ارایه فرمودند و گفتند بر حق است و درست است. اگر اینگونه ملاک قرار بدهیم خب به‌نظر من با آن وظیفه‌ای که در مرکز بایستی نظریه‌پرازی شود متفاوت است. من چیزی که به ذهنم می‌رسد باید از این طرف نگاه کنیم؛ یعنی بگوییم به‌جای اینکه یک چیزهایی را مبنا قرار بدهیم باید به یک چیزها شک کنیم حتی آن ارزش‌های اساسی که همه به آن‌ها اعتقاد داریم و دوست داریم، اگر اینجوری فکر کنیم شاید بتوانیم بازنگری هم کنیم. در تعامل و تقابل یا هر چیزی که بین هر دو فرهنگ ما رخ داده یا اتفاق می‌افتد ما یک چیزهایی هم بگیریم و حتی ارزش‌های آنها و به دردمان بخورد. بحثی که مطرح می‌شود که مثلا به‌خاطر استراتژی‌هایی که آنها داشتند ما می‌گوییم تهاجم فرهنگی وجود دارد و ما باید با آن مقابله کنیم و البته ما همه نشانه‌هایش را می‌بینیم. آن وقت این همه شبکه‌های ماهواره‌ای که ما راه انداختیم و می‌خواهیم فرهنگ خودمان را عرضه بکنیم، این اسمش چی هست؟ این یعنی محبت فرهنگی و کارهایی که آنها می‌کنند می‌شود تهاجم فرهنگی؟

- دکتر علی اکبر فرهنگی

من بسیار تشکر می‌کنم از صبر و شکیبایی شما که عرایض بنده را شنیدید و به هر صورت من مدیونم. در پاسخ بعضی از این سوالات: پاسخ به آن دوست عزیز بود که از قم که کدام بخش از درخت را مهمتر می‌بینم و کدامیک را و کجا را غیر مهمتر. درخت درخت است. تمام بحثم در این تمثیل این است که اتفاقاً ما یک درخت داریم یعنی یک کلیت. مجموعه این کل است که شکل گرفته و اگر قرار بود بگوییم که ریشه‌ها اهمیتش بیشتر است و جلوه‌های بیرونی اصلاً اهمیت ندارد ما این درخت را می‌شود گفت نادیده گرفتیم. در واقع مدل ما از نظر روش تحقیقی یک مدل اینتراکتیو^۱ است که تمام اجزا و مولفه‌ها با همدیگر در ارتباط و تعامل هستند و در یکدیگر می‌توانند تأثیر بگذارند. طبیعتاً برگ‌ها هم روی ریشه تأثیر می‌گذارند. الان مثلاً شما نگاه می‌کنید در یک زمانی شهر تهران بهترین جا برای پرورش چنار بود. الان چنارهای ما دیگر مثل چنارهای قدیم نیست همه چنارهای قدیمی هم از بین می‌روند. چون آن زمانی که این اتفاق افتاده و این درخت‌ها را کاشتند و یا این چنارهای سربه فلک کشیده‌ای بود تهران یک هوای بسیار مطبوعی داشت. یک نوشته‌ای را از زبان شاه طهماسب صفوی دیده بودم. او متوجه می‌شود که پایتخت در

^۱. Interactive

اردبیل مناسب نیست گرچه به جد خودش خیلی اعتقاد داشت و چون استراتژیست بود به فکر افتاد جابه‌جایی انجام دهد. یک عده را می‌فرستد این طرف و آن طرف. از جمله یکی از معتمدان ایشان کسی بود به نام محمد حسن خان اورموی اهل ارومیه. این آقا دو سه جا را می‌بیند از جمله یکی از جاها تهران است. می‌نویسد که قصبه‌ای است در نزدیکی ری به نام تهران. دارای نهرهای سلسبیل، درختان سربه فلک کشیده، هوایی به‌غایت خوشگوار، باغاتی معمور. همینطور شرح می‌دهد در نهایت می‌نویسد که قبله عالم آن بهشتی عنبرسرشتی که خداوند علیم در قرآن مجید نوید داده است همانا این قصبه تهران است. حالا من بعضی وقتا که توی این ترافیک و گرفتاری‌ها گیر می‌کنم و می‌گویم محمدحسن خان کجایی که سر از قبر در بیاری و بینی که آن جهنمی که خداوند انذار داده همانا همین تهران است. حالا ملاحظه کنید این گرفتاری‌های که بشر به دست خودش ایجاد کرده این آلودگی، حالا این درخت دیگر آن درخت قدیم نمی‌تواند باشد. درختی که ریشه را دوانده برگ‌ها زرد می‌شود، ریشه خشک می‌شود و همین‌جور می‌بینید که این درخت‌ها دارد مثل برگ خزان می‌ریزند. بنابراین، نمی‌توانیم بگوییم چون ریشه قوی بوده پس می‌ماند. نه، این مجموعه را به کل باید نگاه کنیم. فرهنگ کل اینهاست. من بحثم این بود که تعاریف متعددی از فرهنگ ارائه دادند و بعد بنده اضافه کردم که هر کدام اینها از

یک منظری به فرهنگ نگاه کردند. اقتصاددان‌ها از یک منظر نگاه کردند، آنتروپولوژیست‌ها از یک منظر نگاه کردند، سوسیالوژیست‌ها از یک منظر دیگر نگاه کردند، حقوقدان‌ها از یک منظر دیگری نگاه کردند و می‌شود گفت که همه اینها رویکردهای‌شان اگر در نظر بگیریم درست است. اما مجموع همه این‌ها فرهنگ است. پس هیچ کدام این‌ها به تنهایی فرهنگ نیست. اگر خواستید الگویی را طراحی کنید حتماً این الگو را دوطرفه و میان‌کنشی در نظر بگیرید که هر کدام اینها در یکدیگر تأثیر و تأثر دارد.

پایان